جلسه 114

**سه‌شنبه - 20/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

مقتضای اصل عملی در موارد شک در اجزاء فعل غیر

بحث راجع به مقتضای اصل عملی بود در مواردی که شک می‌‌کنیم آیا فعل غیر مجزی و مبرئ ذمه مکلف هست یا نیست. مثلا شک می‌‌کنیم آیا قضاء نمازهای میت توسط صبی ممیز مبرئ و مسقط تکلیف ولد اکبر آن میت هست یا نیست؟

مشهور گفتند: مقتضای اصل عملی احتیاط است، باید ولد اکبر احتیاطا نمازهای پدر را دومرتبه قضاء بکند. چون بعد از این‌که ما احتمال نمی‌دهیم ولد اکبر مکلف باشد به جامع بین فعل مباشری خودش یا فعل تبرعی دیگری، ‌بنابراین تنها احتمال این است که ولد اکبر مکلف باشد به فعل مباشری خودش به این‌که خودش قضاء بکند نمازهای فوت شده پدرش را و لکن قضاء صبی ممیز مسقط تکلیف او باشد. در موارد شک در مسقط تکلیف، مشهور گفته‌اند قاعده اشتغال جاری است چون اشتغال یقینی مقتضی فراغ یقینی است، ما یقین داریم که تکلیف داریم به قضاء فوائت پدر نسبت به این ولد اکبر، بعد از تبرع صبی ممیز شک می‌‌کنیم در سقوط این تکلیف، باید احتیاط بکنیم.

به نظر ما این مسلک مشهور تمام نیست. قاعده اشتغال در مواردی جاری می‌‌شود که حدود تکلیف شرعی مشخص هست و ما شک در امتثال خارجی داریم. مثلا شارع به ما فرموده است: باید با آب وضوء بگیرید و نماز بخوانید، ما نمی‌دانیم این مایع که ما با آن وضوء می‌‌گیریم آب مطلق است یا آب مضاف، اصلی هم در مقام نداریم که تعیین کند این آب، آب مطلق است، قاعده اشتغال می‌‌گوید شما یقین دارید که بر شما واجب است وضوء با آب بگیرید، شک دارید در فراغ ذمه‌تان با وضوء با این مایع مشکوک، الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی.

اما در مواردی که شبهه، شبهه حکمیه است و ما احتمال می‌‌دهیم شارع فعل غیر را مسقط تکلیف قرار داده است یعنی تکلیفی که در حق ولد اکبر جعل کرده است، شرعا محدود است به مادامی که صبی ممیز تبرعا قضاء نکند نمازهای فوت شده پدر این شخص را، ما وقتی این احتمال را می‌‌دهیم، بیان از طرف مولی تمام نیست (برای این‌که حتی بعد از قضاء صبی ممیز، ما واجب است که نمازهای پدر را قضاء کنیم)؛ عقاب بر ترک قضاء توسط ولد اکبر بعد از تبرع صبی ممیز می‌‌شود عقاب بلابیان. و مقتضای اصل برائت شرعیه و عقلائیه این است که ما نسبت به بقاء تکلیف به قضاء نمازهای فوت شده پدر بعد از تبرع صبی ممیز، مؤمن داشته باشیم و برائت از آن جاری کنیم.

بله، استصحاب بقاء تکلیف بناء بر جریان استصحاب در شبهات حکمیه اگر جاری بشود در حق این ولد اکبر، با این استصحاب می‌‌شود بقاء تکلیف را بر او منجز کرد حتی بعد از تبرع صبی ممیز و دیگر نوبت به برائت از تکلیف نمی‌رسد.

و لکن استصحاب فرع بر علم به حدوث تکلیف در حق این ولد اکبر است. اگر فی علم الله قضاء صبی ممیز محصل غرض مولی باشد و استیفاء کند ملاک را پس دیگر کشف می‌‌شود از ابتداء در این فرضی که صبی ممیز نمازهای این میت را قضاء می‌‌کند واجب نبوده است بر این ولد اکبر قضاء نمازهای پدرش. چون چطور ما بگوییم که ابتداءا واجب هست بر این ولد اکبر قضاء نمازهای پدر با این‌که در زمان متأخر صبی ممیز تبرعا آن‌ها را قضاء خواهد کرد؟ مولی وقتی اذن می‌‌دهد به این ولد اکبر در ترک قضاء (چون قبل از تبرع صبی ممیز بخاطر این‌که وجوب قضاء، وجوب موسع است، وجوب فوری نیست ولد اکبر ملزم نیست قضاء کند نمازهای فوت شده پدر را)، بعد از تبرع صبی ممیز هم اگر تبرع او و قضاء نمازهای میت توسط او محصل غرض مولی باشد و موجب استیفاء ملاک باشد، باز مولی اذن می‌‌دهد ولد اکبر را در ترک قضاء؛ پس این چه وجوبی است که ولد اکبر ماذون است در ترک انجام آن؟ و لذا احتمال این‌که قضاء صبی ممیز محصل غرض شارع باشد و سبب استیفاء ملاک باشد، به معنای این است که ما احتمال می‌‌دهیم در این فرض از ابتداء بر ولد اکبر واجب نباشد قضاء. پس علم به حدوث وجوب نداریم تا بخواهیم بعد از تبرع صبی ممیز استصحاب بقاء وجوب قضاء بر ولد اکبر بکنیم.

و این مطلبی است که محقق عراقی در نهایة الافکار جلد 1 صفحه 206 بیان کرده. فرموده: ان لزوم الاتیان فی ظرف صدور الفعل من الغیر یکون مشکوکا من الاول فلایتم فیه ارکان الاستصحاب و لامجال لقاعدة الاشتغال. که بسیار فرمایش متینی است و در بحوث هم این فرمایش را پذیرفتند.

در منتقی الاصول صفحه 501 از جلد 1 فرموده‌اند: لازمه این‌که ما بگوییم فعل غیر مانع از حدوث تکلیف هست در حق این مکلف، مثلا تبرع صبی ممیز مانع از حدوث تکلیف ولد اکبر هست به قضاء فوائت پدرش، لازمه‌اش این است که ما ملتزم بشویم که شخصی که بدهکار است، اگر بعدا دیگری تبرع می‌‌کند و دین او را اداء می‌‌کند، از ابتداء بر این بدهکار واجب نباشد اداء دین؛ با این‌که واضح است که قبل از تبرع دیگری در اداء دین این مدیون، مدیون ملزم است به اداء دین و بر او واجب است اداء‌ دین.

 به نظر ما این فرمایش تمام نیست. اگر اداء دین واجب فوری باشد، ‌بله، معلوم است، باید مدیون اداء کند دینش را، ‌تبرع دیگری در اداء دین در آینده کافی نیست برای جواز تاخیر اداء دین توسط مدیون. ولی اگر واجب فوری نیست، دائن الان مطالبه نمی‌کند اداء دین را، چه اشکالی دارد ملتزم می‌‌شویم که بر این مدیون اداء دین هیچ‌وقت واجب نشد. قبل از تبرع دیگران واجب نشد چون شارع اذن داد در ترک اداء دین با توجه به این‌که دائن مطالبه نمی‌کرد اداء دین را، بعد از تبرع دیگران هم موضوع اداء دین باقی نیست تا واجب باشد بر این مدیون اداء دین. چه اشکالی دارد ما ملتزم بشویم در این مثال به این‌که هیچ‌گاه بر این مدیون اداء دین واجب نبوده.

بله، در مواردی که انجام یک فعل واجب فوری باشد بر مکلف، بعد شک می‌‌کنیم که تبرع دیگری مجزی است و موجب برائت ذمه او می‌‌شود یا نه، در این فرض اشکالی ندارد ما احراز می‌‌کنیم حدوث وجوب را در حق این مکلف بناء بر مسلک مشهور که استصحاب در شبهات حکمیه را جاری می‌‌دانند. می‌‌توانیم استصحاب کنیم بقاء وجوب را در حق او حتی بعد از تبرع دیگران‌ که فرض این است که مشکوک است که تبرع دیگری مجزی است یا مجزی نیست.

مثلا مکلف واجب فوری بود دین در مورد خمس و زکات را اداء کند، بدهکار خمسی داشت، بدهکاری زکاتی داشت، ‌اداء بدهکاری در مورد خمس و زکات واجب فوری است، بعد یک شخصی آمد فرض کنید پدر این مکلف آمد تبرعا دین خمسی او را اداء کرد، ما نمی‌دانیم آیا تبرع دیگری در اداء دین خمسی مکلف، مجزی است همان‌طور که آقای سیستانی می‌‌فرمایند یا مجزی نیست همان‌طور که آقای خوئی می‌‌فرمایند‌. اینجا می‌‌توانیم استصحاب کنیم به نظر مشهور که استصحاب در شبهات حکمیه را قائلند استصحاب کنیم بقاء تکلیف به اداء خمس را نسبت به این مکلف. کما این‌که می‌‌توانیم استصحاب کنیم بقاء اشتغال ذمه این مکلف را به خمس حتی اگر اداء خمس واجب فوری نباشد به لحاظ حکم وضعی در این مثال استصحاب مشکلی ندارد. قبل از تبرع پدر این مکلف این مکلف بدهکار بود به خمس حتی اگر واجب نبود بر او اداء آن فورا، بعد از تبرع پدر استصحاب می‌‌گوید که هنوز ذمه این پسر مشغول است به خمس و بدهکار خمس است.

اما در مثال تبرع صبی ممیز نسبت به قضاء نمازهای میت، آن‌جا ولد اکبر شک می‌‌کند در حدوث وجوب از ابتداء و جز تکلیف در آن‌جا چیز دیگری نداریم، بحث بدهکاری نیست تا ما استصحاب کنیم بدهکاری ولد اکبر را به قضاء نمازهای پدر، ‌بحث تکلیف است که تکلیف هم مشکوک الحدوث است.

این مطالبی که عرض کردیم در فرضی بود که احتمال می‌‌دادیم که تبرع دیگر محصل غرض مولی و موجب استیفاء ملاک باشد که عرض کردیم شک می‌‌کنیم در حدوث تکلیف از ابتداء نسبت به مکلف؛ نه قاعده اشتغال جاری می‌‌شود در حق او و نه استصحاب بقاء تکلیف.

در بحوث دو فرض دیگر مطرح کردند که در این دو فرض ادعاء کردند علم به حدوث وجوب هست و بعد از فعل غیر می‌‌شود استصحاب بقاء وجوب در حق مکلف را جاری کرد:

یک فرض این است که ما احتمال بدهیم فعل غیر سبب زوال محبوبیت آن واجب بشود. مثلا مولی امر کرد عبدش را به پوشیدن یک لباس مشخصی، بعد کافری مشابه این لباس را پوشید، احتمال می‌‌دهیم که پوشیدن کافر نسبت به این لباس سبب زوال محبوبیت پوشیدن این لباس شده باشد توسط عبد مولی، از باب این‌که دیگر بعد از این اگر عبد مولی این لباس مشخص را بپوشد، تشبه به کفار می‌‌شود و دیگر محبوب مولی نیست، ما اگر شک بکنیم که لبس کافر سبب زوال محبوبیت این فعل هست یا نیست، استصحاب می‌‌کنیم بقاء محبوبیت آن را می‌‌گوییم قبلا مولی حب لزومی داشت نسبت به این‌که عبدش این لباس معین را بپوشد و بر او واجب کرده بود این را، استصحاب می‌‌کنیم بعد از لبس کافر هم این وجوب باقی است.

فرض دوم این است که احتمال می‌‌دهیم که فعل غیر مانع از استیفاء محبوب مولی باشد. همین مثال امر مولی عبدش را به لبس ثوب معین در نظر بگیرید، ما احتمال می‌‌دهیم که بعد از لبس کافر نسبت به این ثوب، مولی با این‌که محبوبش هست که عبدش این لباس را بپوشد، اما لبس کافر مانع از استیفاء محبوب مولی است. این به این معناست که از ابتداء حب مولی تعلق گرفته بود به لبس عبدش نسبت به این ثوب به شرط لا از لبس کافر. الان هم مولی محبوبش است که عبدش این لباس را بپوشد منتها می‌‌بیند که لبس کافر مانع از این است که مولی به محبوبش برسد. شبیه این‌که اگر کسی محدث است، ‌مولی حب دارد او نماز بخواند اما نماز مشروط به عدم حدث (حدث مانع از استیفاء محبوب مولی است)، نه این‌که محبوب مولی نیست نماز خواندن این شخص، مولی تاسف می‌‌خورد که این شخص نمی‌تواند نماز بخواند بخاطر ابتلاء ‌به حدث. حدث مانع از استیفاء محبوب مولی است نه این‌که موجب زوال حب مولی بشود.

در این فرض دوم هم ایشان فرمودند: قبل از این‌که کافر این لباس را بپوشد قطعا وجوب داشت در حق این عبد لبس این ثوب چون تمکن داشت از تحصیل محبوب مولی، بعد از لبس کافر چون شک داریم لبس کافر مانع از استیفاء محبوب مولی است و موجب عجز عبد است از تحصیل محبوب مولی یا نه، اگر موجب عجز نباشد، وجوب لبس این لباس بر این عبد باقی است، شک در بقاء وجوب سابق می‌‌کنیم، آن را استصحاب می‌‌کنیم.

بعد در بحوث فرمودند این مبتنی بر مسلک صحیح است که مشهور هم قائلند که استصحاب در شبهات حکمیه جاری می‌‌شود، اما بناء بر مسلک کسانی مثل مرحوم آقای خوئی که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود در این دو فرض هم ما برائت جاری می‌‌کنیم از بقاء تکلیف؛ نوبت به قاعده اشتغال نمی‌رسد.

اما در فرض اول که احتمال می‌‌دهیم فعل غیر منشأ زوال محبوبیت فعل مکلف بشود، روشن است، ما شک داریم در وجوب این فعل بعد از فعل غیر، ‌برائت از وجوب آن جاری می‌‌کنیم. و اما در فرض دوم ما یقین داریم که بعد از فعل غیر مولی یک محبوبی دارد، بعد از لبس کافر نسبت به این ثوب یک محبوبی دارد، اگر محبوبش لبس ثوب است لابشرط از لبس کافر، الان عبد مولی متمکن از تحصیل محبوب مولی است، و اگر محبوب مولی لبس ثوب است به شرط لا از لبس کافر، دیگر عبد مولی متمکن از تحصیل محبوب مولی نیست. اما چون فرض این است که اگر محبوب مولی لبس ثوب به شرط لا از لبس کافر بوده، خودش اذن داده در تفویت محبوبش، چون اگر اذن نمی‌داد در تفویت محبوبش باید واجب می‌‌کرد بر این عبد که قبل از این‌که کافر برود این لباس را بپوشد تو برو بپوش، مبادرت کن به لبس این ثوب قبل از لبس کافر یا مانع از لبس کافر بشو. این‌که به او اذن داد تاخیر بیندازد لبس این ثوب را تا زمانی که کافر آن را بپوشد این معنایش این است که اگر فی علم الله محبوب مولی لبس عبد بود نسبت به این ثوب به شرط لا از لبس کافر یعنی لبس کافر مانع از استیفاء محبوب مولی بود خود مولی اذن داده که تفویت محبوب او را با تاخیر لبس این ثوب تا زمانی که کافر آن را لبس کند، بعد از لبس کافر هم که دیگر امکان تحصیل محبوب مولی نیست.

پس امر غرض مولی مردد می‌‌شود بین آن غرضی که مولی اذن در تفویتش داده یا غرضی که اذن در تفویتش نداده. اگر غرض مولی لبس ثوب است مع عدم لبس الکافر له اذن داده در تفویتش چون واجب نکرد بر این عبد مبادرت به لبس این ثوب را قبل از لبس کافر، و اگر غرض مولی لبس این ثوب است لابشرط از لبس کافر، اذن در تفویت آن نداده است. ما پس شک می‌‌کنیم که آیا مولی در این‌جا یک غرضی دارد که اذن در تفویت آن نداده باشد یعنی آیا غرضش در مطلق لبس این ثوب است، لابشرط از لبس کافر که اذن در تفویت آن نداده است، یا غرضش در لبس این ثوب است مع عدم لبس الکافر له که اذن در تفویت آن داده بود، واجب نکرده بود مبادرت به لبس این ثوب را بر عبدش، ‌شک می‌‌کنیم در وجود غرضی که مولی اذن در تفویتش نداده، ‌برائت جاری می‌‌کنیم.

این محصل فرمایش مرحوم آقای صدر است در بحوث جلد 2 صفحه 63. و با این بیان‌شان خواستند بفرمایند: در هیچ‌کدام از فروض متعارفه در این مسأله قاعده اشتغال جاری نیست. بله، استصحاب بقاء وجوب در این دو فرض اخیر جاری است نه در آن فرضی که احتمال می‌‌دهیم فعل غیر سبب تحصیل ملاک مولی و غرض مولی باشد مثل تبرع صبی ممیز نسبت به قضاء فوائت میت که احتمال می‌‌دهیم محصل غرض مولی باشد نسبت به قضاء فوائت آن میت که بر ولد اکبر واجب شده.

به نظر ما در این دو فرض اخیر هم استصحاب وجوب جاری نیست. چون عرض ما این است که جناب آقای صدر! شما فرض می‌‌کنید چه در این فرض اول‌تان چه در فرض دوم‌تان ‌که مطرح کردید که شارع اذن داده است به این مکلف در ترک انجام این فعل تا زمانی که دیگری آن را انجام بدهد چه در آن فرضی که فعل غیر سبب زوال محبوبیت بود چه در آن فرضی که فعل غیر مانع از استیفاء محبوب بود، بالاخره فرض این است که قبل از فعل غیر، مولی مبادرت به انجام فعل را بر مکلف واجب نکرده اذن داده در ترک آن، ‌بعد از فعل غیر هم اگر واقعا فعل غیر موجب زوال محبوبیت فعل بشود، ‌باز هم اذن در ترک آن داده به این مکلف. اگر سبب این بشود که نتواند این مکلف استیفاء کند محبوب مولی را باز هم اذن داده به این مکلف در ترک فعل، این چه وجوبی است که مولی اذن می‌‌دهد در ترک آن به این مکلف.

پس احتمال این‌که فعل غیر سبب زوال محبوبیت فعل مکلف بشود یا مانع از استیفاء محبوب بشود، ‌اگر به نحوی است که بر این مکلف مبادرت به انجام فعل قبل از فعل غیر واجب باشد، استصحاب می‌‌کنیم بقاء وجوب را. اگر مبادرت بر این مکلف واجب نباشد اصلا با وجوب این فعل بر مکلف نمی‌سازد؛ این چه وجوبی است که خود مولی می‌‌گوید ماذونی در ترک آن؟ فعلا ماذونی در ترک این فعل قبل از انجام این فعل توسط دیگری، ‌احتمال می‌‌دهیم بعدش هم باز اذن داده باشد در ترک این فعل بر مکلف بخاطر این‌که فعل موجب زوال محبوبیت فعل مکلف است یا مانع از استیفاء محبوب مولی است.

و لذا به نظر ما در جمیع فروض مسأله برائت از تکلیف جاری می‌‌شود نسبت به این مکلف بعد از تبرع غیر، ‌بعد از اتیان فعل توسط غیر، ‌ما می‌‌گوییم این مکلف چیزی بر او واجب نیست. استصحاب بقاء وجوب هم جاری نیست مگر در جایی که قبل از فعل غیر فورا واجب باشد بر مکلف انجام این کار. اما اگر واجب موسع است ما استصحاب بقاء وجوب هم نمی‌کنیم چون اگر فعل غیر مسقط تکلیف او باشد معنایش این است که از اول او مکلف نیست به انجام این فعل.

این خلاصه عرض ما است راجع به مقتضای اصل عملی در این مسأله.

و الحمد لله رب العالمین.